

کلیات شمس تبریز

(۱)

مولانا جلال الدین محمد بلخی

سلسله آثار فرزندان شمس تبریزی

۷

سرشناسه	: مولوی. جلال الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق.
عنوان قرارداد	: شمس تبریزی.
عنوان و پدیدآور	: کلیات شمس تبریزی مولانا جلال الدین محمد مولوی
مشخصات نشر	: مطابق با نسخه تصحیح شده استاد بدیع الزمان فروزانفر. تهران: پیام عدالت، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری	: ۱۷۲۴ ص.
شابک	: 978-964-152-137-2 (ج ۱) 978-964-152-142-6 (ج ۲) 978-964-152-143-3 (دوره دو جلدی)
موضوع فهرست نویسی	: فیثا.
موضوع	: شعر فارسی - قرن ۷ ق.
شناسه افزوده	: فروزانفر، بدیع الزمان، ۱۳۷۸ - ۱۳۴۹، مصحح.
رده بندی کنگره	: ۱۳۸۷ پ ۵۲۹۴ BP
رده بندی دیویی	: ۸۱ / ۳۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۲۷۲۵۶۵



کلیات شمس تبریزی

جلد (۱)

مولانا جلال الدین محمد مولوی

مطابق با نسخه تصحیح شده استاد بدیع الزمان فروزانفر

ناشر: انتشارات پیام عدالت

نگارگری روی جلد: محمد باقر آقامیری

طرح جلد: احمد قلی زاده

اجرا: مهدی فیروزخانی

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۰

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

چاپ: چارگل صحافی: محمد

شابک (ج ۱): ۲ - ۱۳۷ - ۱۵۲ - ۹۶۴ - ۹۷۸

شابک (ج ۲): ۶ - ۱۴۲ - ۱۵۲ - ۹۶۴ - ۹۷۸

شابک (دوره ۲ جلدی): ۳ - ۱۴۳ - ۱۵۲ - ۹۶۴ - ۹۷۸

قیمت دوره: ۲۰۰۰ تومان

نشانی: تهران، خیابان ولیعصر، میدان منیریه، خیابان شهید معیری، شماره ۱۴۵

تلفن: ۶۶۴۱۰۸۴۹ - ۶۶۹۶۳۵۶۶ - ۶۶۹۶۳۵۶۷ دورنگار

عشق صوفی و تصوف عشقی

قبل از آن که جلال الدین با صوفی تبریزی که برای او شمس الحق بود مواجه شود، گرچه صوفی بود ولی بیشتر به علوم رسمی اشتغال و علاقه داشت، به گفتار محققان^۱ او تصوف علمی را از پدر خود به ارث برده است و کتاب معارف پدر را به عنوان یکی از مآخذ مثنوی قرار داد. بهاء ولد، پدر او در بلخ - موطن و مولد جلال الدین - سلطان العلماء بود و در خراسان و ملوراءالنهر به درس و وعظ مشهور و زین سبب محبوب بود. جلال الدین در خردسالی به همراه خانواده و اندکی پیش از حمله مغول ها به دلایل نامعلومی مجبور به هجرت شد. آنها ابتدا تا بغداد رفتند و در سفر بودند تا بالاخره در روم رحل اقامت افکندند، لذا او را رومی یا ملای روم نامیدند.

خاندان جلال الدین از اهل سنت بودند هرچند مذهب فقهی آنها مختلف فیه است. بنابراین یکی از افتخارات جلال الدین و شاگردان او که مناقب نامه ها را پر کرده اند، انتساب او به خلیفه اول مسلمین است، به گونه ای که در مناقب نامه ها، بشارت ولادت او را به عنوان منجی و مژده از قول رسول بزرگوار اسلام ﷺ به خلیفه اول مطرح ساخته اند.

به هرحال بررسی در مورد سیر تفکر و شاخصه های فکری مولوی محالی دیگر باید که راقم در مقدمه ای بر مثنوی برخی از این مؤلفه ها را واکاری نموده است، اما آن چه حلقه پیوند آن مباحث و دیوان شمس است، عشق و جذبه جلال الدین به یک صوفی ناشناس به نام محمد بن علی بن ملک داد ملقب به شمس تبریزی می باشد، هرچند در فرصتی مقتضی باید روانشناسی^۲ مولوی پژوهیده شود که چرا او هراز گاهی شیفته و عاشق شخصی می شده است، او ابتدا تحت تاثیر برهان محقق، بعد واله و شیدای شمس، سپس

۱- استاد مرحوم دکتر عبدالحسین زرین کوب در جستجو تصوف ایران ص ۲۷۴.

۲- به نظر حقیر باید در دید ضعیف اعتقادی او جستجو کرد، که اگر به «ولی حقیقی» خداوند که توسط حضرت رسالت ﷺ از جانب ذات باری تعالی معرفی شده بود، هرکسی را ولی خدا نمی دانست + رک: نظر علامه جعفری در شرح خود بر مثنوی ج ۱، ص ۶۸۰ به بعد.

عاشق صلاح‌الدین زرکوب^۱ و در آخر شیفته و مجذوب حسام‌الدین چلبی، از عشق^۲ شمس، دیوان کبیر و از جذبه و احترام به چلبی کتاب مثنوی ظهور کرد.

شمس شخصیت علمی^۳ معروفی نیست و اگر به برکت عشق مولوی نبود، شاید هرگز نامی از او در دفتر تاریخ بشری نمی‌ماند، کما این که اکنون نیز چیز قابل ملاحظه‌ای از او که بی‌ارتباط با مولوی و مریدان او و خویشانش باشد در دسترس نیست.

خلاصه آن چه دربارهٔ او گفته‌اند عبارت است از:

شمس ابتدا مرید شیخ ابوبکر زنبیل‌یاف تبریزی بود. شمس به گفتهٔ خود جمله ولایت‌ها از او یافته لیکن مرتبه شمس بدانجا رسید که به پیر خود قانع نبود و در طلب اکمل سفری شد و در اقطار مختلف به سیاحت پرداخت و به خدمت چند تن از ابدال و اقطاب رسید. بعضی او را تربیت‌یافتگان بابا کمال خجندی نوشته‌اند.

وی در ضمن سیر و سلوک گاهی مکتب‌داری می‌کرد و اجرت نمی‌گرفت. چهارده ماه در شهر حلب در حجرهٔ مدرسه‌ای به ریاضت مشغول بود و پیوسته نمد سیاه می‌پوشید. وقتی در اثنای سیاحت به بغداد رسید و شیخ اوحداالدین کرمانی که شیخ یکی از خانقاه‌های بغداد بود و عشق زیبا چهرگان را اصل مسلک خود قرار داده بود و آن را وسیلهٔ نیل به جمال و کمال مطلق می‌شمرد، دیدار کرد، پرسید که در «چیستی؟» گفت: «ماه در آب طشت می‌بینم»، فرمود که «اگر در گردن گنبل نداری، چرا در آسمان نمی‌بینی؟» مراد اوحداالدین آن بود که جمال مطلق او را در مظهر انسانی که لطیف است می‌جویم و شمس‌الدین بر وی آشکار کرد که اگر از غرض شهوانی عاری باشد همه عالم مظهر جمال کلی است و او را در همه و بیرون از مظاهر توانی دید. اوحداالدین به رغبت تمام گفت که

۱- او صوفی بی‌سواد است که به بی‌سوادی تخطئه می‌شده و مثلاً «فعل» را «فلف» می‌گفته و جلال‌الدین گاهی در اشعار خود عبارات او را برای حمایت از او تضمین کرده است.

۲- علامه جعفری (ره) در ج ۵ ص ۱۵ از شرح خود بر مثنوی می‌نویسد: مولوی خود را مجبور می‌بیند که یک حسام‌الدین چلبی با یک شمس تبریزی را که دارای روح انسانی گسترده و بی‌نهایت (؟) است پیدا کند و جوشش بی‌نهایت روحی خود را با آنها آرامش بخشد خود او می‌گوید:

صورت گرو نقاشم هر لحظه بتی سازم وانگاه همان بت را در پیش تو بگذارم.

۳- در عرفان عملی، شرط لازم وصول به حقیقت، علمیت و تحصیل دروس رسمی نیست، ولی چنانچه خواهد آمد، او دچار تناقض در رفتار و گفتار و مخالفت با کلمات خدا در قرآن و بی‌ادب بوده است.

بعدالیهوم می خواهم در بندگیت باشم. گفت به صحبت ما طاقت نداری. شیخ به جد گفت. فرمود: به شرطی که علی ملاء الناس در میان بازار بغداد با من نبیذ بنوشی. گفت نتوانم. گفت: وقتی من نوش کنم با من توانی مصاحبت کردن؟ گفت: نه نتوانم.

شمس الدین بانگی بزد که داز پیش مردان دور شواه از این حکایات و روایات دیگر برمی آید که شمس الدین به حدود ظاهر و بی اعتنا و به رسوم پشت پا زده بود و غرض وی از این سخنان آزمایش اوحدالدین بود. روزی در خانقاه نصره الدین وزیر اجلاس عظیم بود و بزرگی را به شیخی تنزیل می کردند و شیوخ علماء و عرفا و امراء حاضر بودند و هر یکی در انواع علم و حکم و فنون کلمات می گفتند و بحث ها می کردند مگر شمس الدین در کنجی مراقب گشته بود. ناگاه برخاست و از سر غیرت بانگی برایشان زد که تا کی از این حدیث ها می نازید؟ یکی در میان شما از حدثنی قلبی عن ربی خبری نگویید. این سخنان که می گوید از حدیث، تفسیر، حکمت و غیره سخنان مردم آن زمان است که هریک در عهدی به مسند مردی تشسته بودند و از درد حالات خود معانی می گفتند و چون مردان این عهد شماید، اسرار و سخنان شما کوا

شمس بامداد روز دوشنبه ۲۶ جمادی الاخر سال ۶۴۲ به قونیه رسید درباره برخورد مولوی بدو روایات مختلف است. به هر حال مولوی مجذوب او گردید و از سه مجلس درس و بحث و وعظ درگذشت. یاران مولوی و مردم قونیه قصد شمس کردند و او را ساحر خواندند. شمس رنجیده خاطر گشت، سر خویش گرفت و برفت. مولوی به طلب شمس به قدم جد ایستاد ولی اثری پیدا نشد در آخر خبر یافت که وی در دمشق است، نامه و پیام به صورت غزل های لطیف متواتر کرد و پیک در پیک پیوست. عاقبت دل شمس نرم شد. یاران مولوی در اعتذار درآمدند و مولانا عذرشان پذیرفت و فرزند خود سلطان ولد را به طلب شمس روانه دمشق کرد و او با ۲۰ تن از یاران سفر کرد تا در دمشق شمس را دریافت و ره آوردی که به او پدر از نقود با خود آورده بود نثار قدم وی کرد و پیام ها بگذارد. شمس خواهش مولوی بپذیرفت و عازم قونیه گردید. سلطان ولد بندگی ها نمود و بیش از یک ماه از سر صدق و نیاز پیاده در رکاب شمس راه می سپرد تا به قونیه رسید و خاطر مولوی شکفته گردید و چندی با او صحبت داشت. باز مردم قونیه و مریدان بخشم درآمدند و بدگویی شمس آغاز کردند. مولانا را دیوانه و شمس را جادوگر خواندند. فقیهان و عوام قونیه شوریدند. از اینرو شمس دل از قونیه برکند و مولوی دو سال در طلب شمس بود و دو

مار به دمشق سفر کرد ولی اثری از او پیدا نشد و انجام کارش پیدا نیست. از او کتابی به نام «مقالات» که شامل محالّس، بیانات و سؤال و جواب‌هایی است که میان دو مولوی یا مریدان و عنکبران رد و بدل شده است. ده فصل. نیز کتاب دیگری است که مریدان از کلمات او یادداشت برداشته‌اند.^۱

حال که اندکی با شمس و افکار او آشنا شدیم، چند بحث مهم را مطرح می‌کنیم.

مذهب شمس

شمس پای‌بند به مذهب خاصی نبود.^۲ آنچه در مورد او مطمئنیم اظهار او به اسلام است بعضی افکار اعتقادی که در آثار او و دوستدارانش آمده عبارت است از:

«فرمان شیخ در هرگز خطا نشود و اطاعت مطلق از او واجب است.

شمس در مقالات ص ۱۲۱ می‌گوید:

«امری که شیخ کند همچون جور شمرده باشد؛ البته ثمره دهد، خطا نکند، بعضی از آن بگردانند، ثمره ندهد، عیب بر شیخ نهند. از خود تصرفی کند در آنچه او را فرموده‌اند. پندارد که نزدیک‌تر می‌آرد کاری را، کار نزدیک آمده را صد فرسنگ دور می‌کند، او امثال خود را شیخ می‌داند و اگر رسول فرمانروایی شریعت است اینها خود را پادشاه طریقت می‌دانند لذا نیازی نمی‌بیند به شریعت محمدی پای‌بند باشند. اگر رسول خدا باشد به برهان عقلی و نص قرآن معصوم است. شمس نیز خود را معصوم و در تشریع مختار و از بند تکالیف شرع آزاد می‌داند؛ و برای نافرمانی از شیخ عقوبت قائل است. در مقالات ص ۱۲۲ می‌گوید:

«آنکه شیخ را مصدق ندارد، نه در فصل و نه در قول، سبب انقطاع است معین.»

او همانگونه که خواندید برای آنکه فرمانبرداری شیخ اوحداالدین را امتحان کند به او فرمان داد خلاف شرع عمل کند و شراب بخورد تا میزان متابعت او از شمس مشخص شود و چون نپذیرفت شمس او را از دایره مردان بیرون راند و خارج دید. مولوی هم در بایمردی بر سر عشق خود و اطاعت از شمس همین طریق را طی می‌کند. افلاکی در مناقب العارفین صفحه ۲۱۴ به نقل از حسام‌الدین چلبی از حضرت ولد فرزند مولوی

۱ بیوگرافی شمس را از لغت نامه دمخدا ذیل مدخل «شمس تبریزی» نقل کردیم.

۲ البته در مقالات ص ۱۲۹ می‌گوید: این مذهب سنیان به کار نزدیک‌تر است تا مذهب معتزله.

می‌گوید: «روزی مولانا شمس‌الدین به طریح امتحان و ناز عظیم از حضرت والدم شاهدی [خواست پدرم، مادرم را که] جمیله زمان و ساره ثانی بود و در عفت و عصمت مریم عهد خود، دست یگرفته در میان آورد، فرمود که او خواهر جان منست نمی‌باید؛ بلکه ناز نازنین شاهد پسری می‌خواهم که به من خدمتی کند، فی‌الحال فرزند خود سلطان ولد را که یوسف یوسفان بود پیش آورد و گفت: امید است که به خدمت و کفش گردانی شما لایق باشد. فرمود: که او فرزند من است، حالیا قدری اگر صهبا (شراب مست کننده) دست دادی اوقات به جای اگر صهبا (شراب مست کننده) دست دادی اوقات به جای آب استعمال می‌کردم که مرا از آن ناگزیزست، همانا که حضرت پدرم به نفسه بیرون آمده دیدم که سبونی از محله جهودان بر کرده و بیاورد و در نظر او نهاد، دیدم که مولانا شمس‌الدین فریادی برآورد و جامه را بر خود جاک زده سر در قدم پدرم نهاد و از آن قوت و مطاوعت امر پیر حیرت نمود. فرمود که به حق اول بی‌اول و آخر بی‌آخر که از مبدأ عالم تا انقراض جهان مثل تو سلطان دلداری محض خود در جهان وجود نه آمد و نخواهد آمدن... و فرمود که من غایت حلم مولانا را امتحان کردم که «ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله»^۱ و «ما آتاکم رسول فخذوه و نهاکم عنه فانتهوا»^۲ و «و ما کان لمومن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امر ان یکون لهم الخیرة من امرهم و من یعص الله و رسوله فقد ضلّ ضلالاً مبیناً»^۳ و وعده داده مخالفان با سنت نبوی در جهنم جاودانند.^۴

قرآن شریف کسانی را که به حکم الهی تن ندهند و در برابر آن از خود حکم کنند را کافر و ظالم و فاسق می‌داند.^۵ خداوند حتی کسانی را که بخشی از دین مؤمن و به بخشی دیگر کافرند بر نمی‌تابد و به آنها عتاب می‌نماید.^۶

زیرا در ماجرای خضر و موسی علیه السلام اولاً شایستگی جناب خضر علیه السلام توسط حضرت باری تعالی تأیید شده^۷ و ثانیاً آنجا مربوط به مقام تکوین و مأموریت جناب خضر در مقام تکوین

۱- ۶۴ نساء.

۲- ۷ حشر.

۳- ۲۶ احزاب.

۴- ۲۳ جن.

۵- ۴۴ و ۴۵ و ۴۷ مائده.

۶- ۸۵ بقره.

۷- ۶۵ کهف.

است و رفتار جناب موسی علیه السلام در وادی تشریع و اصلاً ربطی ندارد، که شمس پا را فراتر نهاده اطاعت از خود را حتی در مخالفت شرع برای مریدش واجب بداند.

گفت آنکه مولوی برای توجیه او می‌گوید: «شمس چون دریاست و ذره‌ای نجاست آن را نجس نکند و بر او تأثیر ندارد»^۱

غریب‌تر آن که مولوی، شمس را برتر از خضر و بلکه معشوق خضر می‌دانسته که خضر ملازم درگاه شمس بوده است.^۲ در عوض او هم مریدنوازی کرده و مولوی را اعلی‌العلمای مسلمین می‌داند و می‌گوید: «والله من در شناخت مولانا قاصر»^۳

عمر که از زخم دره او زمین شیر را بازدارد و از بیم او خمر سرکه شد، گفت: «آن چه داری در دست؟» آن شخص گفت: «سرکه» آفتاب در کتف او اثر کرد به کرشمه در آفتاب نظر کرد، سیاه گشت آفتاب (من بر این مقزم اگر فلسفی مقرر نیاید من چه کنم) این عمر روزی درآمد مسجد، مصطفی با کسی سخنی می‌گفت آهسته، عمر مجال نیافت که نزدیک آید. در آن فکر بود که «من چون محرم آن سخن نیستم؟» رسول از اندیشه او واقف شد، گفت: ای عمر از آن چه من می‌گویم با آن یار هیچ شنیدی فهم کردی؟ گفت: نه ای رسول خدا الا می‌دیدم که لب مبارکت می‌جنبید، گفت: بسیار دیدی؟ آخر مخارج حروف قیاس کرده باشی عمر در روی افتاده.^۴

او حتی جایی در مورد حجاج بن یوسف ثقفی ملبونی که ۱۲۰۰۰۰ شیعه را به جرم محبت اهل بیت به قتل صبر زجر کش کرد و مردم را از حج باز می‌داشت و به طواف دور قصر عبدالملک بن مروان در شام فرمان می‌داد و او را از رسول خدا صلی الله علیه و آله افضل می‌دانست می‌گوید: «حجاج بن یوسف رحمت الله علیه آری کار ما به عکس همه خلق باشد: هر چه ایشان قبول کنند ما رد می‌کنیم و هر چه ایشان رد کنند ما قبول می‌کنیم و روزی شنید...»^۵

و ای کاش حداقل از بزرگانی مانند شیخ اکبر محیی الدین ابن عربی، مرحوم سلطان العرفا سید علی قاضی (ره)، آقا محمدرضا قمشه‌ای (ره) و هزاران دانشمند و عالم برجسته که واردات قلبی و القانات سبوحی آنان اولاً غالباً راست و ثانیاً بیشتر از واردات شیطانی

۱- مناقب العارفین ص ۳۲۴.

۲- همان ص ۱۷۶ جالب است که خضر در ص ۱۶۸ مرید مولوی نیز می‌باشد!!

۳- همان ص ۱۹۵.

۴- مقالات ص ۱۶۵.

۵- همان ص ۱۳۵.

این صوفی نماهای دکان دار است، می آموختند این شمس به قدری مغرور است که این عربی را که انصافاً عرفاً غالباً بر سر سفره اش نشسته اند را تخطئه می کند و جز طریق خود مسیری را صحیح نمی یابد.^۱

خواننده محترم اگر کتاب «توحید عینی و علمی»^۲ را بخواند می بیند چگونه دو عالم برجسته یکی از سلک عرفا و دیگری از جرگه فلاسفه چگونه با ادب و احترام در بالاترین سطوح و در عمیق ترین مسایل عرفانی مثل وحدت شخصیه وجود بحث می کنند و خیل مشتاقان را به نوایی می رسانند و آنگاه به کلمات سخیف (سماع گرانی) که مدعی اند بهشت در رضای آنان و دوزخ در خشم آنان است^۳ و هر کس روی آنان را ببیند هرگز آتش صورت او را نمی سوزاند و اهل خود را شفاعت می کند^۴ واقعی نمی نهادند.

و از روی تنبیه به ذیل آستان انسان های کامل و غایات هستی ائمه معصومین علیهم السلام متمسک می شدند و با آنها که ندا می دهند: «قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم» به سوی لقای الهی و فنای فی الله و بقاء بالله رهسپار می گشتند. سخن بسیار است و خوف اطاله بر قلم عتاق می زند که:

«شرح این درد دل خون جگر این زمان بگذار تا وقت دگر»

در پایان از انتشارات پیام عدالت که در چاپ و نشر این اثر همت گماردند و سرکار خانم حسینی که فهرست غزل ها را برحسب ترتیب الفبای قافیه تنظیم نمودند کمال امتنان را دارد.

خدای را شاکرم که توفیق چاپ دوم این کتاب و مقدمه را به حقیر و ناشر محترم ارزانی داشت.

از آنجاییکه پس از چاپ اول این کتاب سوء تفاهم هایی به وجود آمده بود به جا دیدم نکاتی عرض کنم.

هدف از نوشتن مقاله ای «عشق صوفی» فقط نقد افکار مذهبی شمس بود، نه آن که

۱- به کتاب نقد صوفی اثر دکتر یوسف پور رجوع فرماید.

۲- مکاتباتی بین دو دانشمند برجسته آیت الله آقا سید احمد کربلایی و آیت الله شیخ محمد حسین غروی اصفهانی رحمهم الله که توسط علامه تهرانی (ره) به همراه محاکمات علامه طباطبائی (ره) منتشر شده است.

۳- مناقب العارفین ص ۱۴۹ در مورد مولوی

۴- همان ص ۲۳۸ در مورد مولوی.

خدای نکرده به مردم شهری یا قومی توهین شود.

نقد فقط ناظر به اقوال طرفداران شمس و کتاب مقالات او بود و چنانچه ایرادی باشد به گفته‌های آنهاست.

مردم بزرگوار شهر تبریز از سرآمدان حماسه و دانش این مرز و بوم هستند. مقامشان منبع‌تر از آن است که کسی به خود جرأت دهد و به آنها جسارت کند، افتابند که پاشیدن خاک به آنها بی‌اثر است.

مردم تبریز در طول تاریخ مشاهد افتخار آفرینی ستارخان‌ها، حماسه آفرینی میرزا علی ثقة الاسلام‌ها، شهادت‌طلبی‌های خیابانی‌ها، درفشانی شهریارها و نیرها، شهادتی چون شهید محراب قاضی، ثقة آیت الله میرزا جواد تبریزی و امثالهم، عرفایی چون سید عرفای شیعه مرحوم قاضی مفسرینی چون علامه طباطبایی، سالکانی چون مرحوم ملکی تبریزی و هزاران هزاران بزرگ و محول در طول تاریخ اسلامی و ایرانی بوده‌اند، از مقامشان با نقد چو منی از یک صوفی چون شمس کاسته نخواهد شد. چرا که حیاة العلم بالسرد و النقد.

به امید سرافرازی همه‌ی ایرانیان مسلمان

حامد رحمت کاشانی

۸۸/۱۱/۲۷